

آزادی به مفهوم سیاسی یا جامعه‌شناختی آن، مفهومی جدید و حاصل تحولات اقتصادی و اجتماعی، امع اروپایی از قرون دوازده و سیزده تا قرن نوزده میلادی است. آزادی در طول این شش قرن دستخوش تحولات مفهومی عظیمی شده است. آزادی منفی به معنای نفی موانع و عوامل محدودکننده عمل انسان دبرابر حقوق و امتیازات ویژه و موروثی کلیسا و طبقات اشراف و فئودال همراه با رشد بورژوازی و مدنیت پهری، اولین صور آزادی در دوران پس از قرون وسطی به شمار می‌آید. در پی انباشت سرمایه ناشی از رشد اقتصاد تجاری و پیشرفت علم و تکنولوژی و در نتیجه پیدایش اقتصاد صنعتی، ساختار اجتماعی این جوامع دستخوش تحولات بنیادین شد. پیدایش طبقه کارگر و رشد گرایش‌های عدالت طلبانه و حرکت‌های اعتراضی سبت به وضعیت نابرابر اقتصادی - اجتماعی ناشی از آزادی‌های لیبرالی فردی از یک سو و خطر قدرت مطلقه سیاسی از سوی دیگر، به تدریج از نیمه قرن نوزده به پیدایش آزادی مثبت و موج دموکراسی در جهان لویا منجر شد.

به رغم وجود زمینه‌های مناسب نظری و اعتقادی در جوامع اسلامی، به علت فرآیند تاریخی، اقتصادی و اجتماعی متفاوت، ایده آزادی به مفهوم جدید در این جوامع شکل نگرفته است. بحث آزادی در فلسفه و کلام اسلامی از سطح مباحث هستی‌شناسانه و متافیزیکی فراتر نرفت و تلاش‌های اولیه فلاسفه ای‌نظیر فارابی در کاربرد آزادی در مباحث اجتماعی بر مبنای مباحث فلسفی و هستی‌شناسانه، در سنت و اندیشه فلسفی مسلمانان تداوم نیافت. در نتیجه در عرصه اجتماعی و متأثر از مناسبات برده داری، کاربرد آزاد در اصطلاح حقوقی - فقهی به معنای حقیقی، ضد برده داری و در اصطلاح اجتماعی در معنای مجازی ظیر شرافت و بزرگی محدود مانده است.

مفهوم آزادی در کنار بسیاری از مفاهیم مدرن دیگر، پس از اولین آشناییها با فرهنگ و مدنیت جدید به مهمانی فرهنگ و اندیشه جوامع مسلمان آمد و مانند هر مقوله جدید دیگر واکنش‌های مثبت و منفی بسیاری علیه خود برانگیخت. در این میان متفکرانی نظیر سید جمال که از انحطاط و عقب ماندگی جوامع اسلامی به شدت رنج می‌بردند، پایه‌گذار جریان احیای اندیشه دینی شدند. اهتمام آنان بر اصلاحگری در حوزه اندیشه و دین و سیاست متمرکز بود. محوری ترین مشخصه جریان تجدید حیات دینی در این دوره را باید تأکید بر توانایی ذاتی اسلام در نجات مسلمانان از ضعف و انحطاط و راهبری ایشان به سوی تمدن و دانش و فرهنگ و رقابت با تمدن جدید غرب دانست. ایشان مسلمانان را همزمان به بهره جویی از دستاوردهای فکری، تمدنی و علمی و تکنولوژیک ملل اروپایی و وحدت سیاسی و ایستادگی در برابر استعمار اروپا دعوت می‌کردند و بزرگترین عامل ضعف و انحطاط جوامع شرق و بویژه جوامع اسلامی را استبداد و خردکامی نظامات سیاسی این جوامع می‌دانستند. به این ترتیب تحت تأثیر اندیشه های سید جمال و راهگشای‌های تئوریک و اجتهادی اندیشمندان مسلمانی چون عبده، رشید رضا، کواکبی در مصر و آخوند خراسانی و نائینی در ایران، اندیشه آزادی و دموکراسی به حوزه تفکر اسلامی جدید راه یافت.

بررسی و نقد دیدگاه مفسران معاصر و مشهور قرآن نسبت به آزادی‌های سیاسی و اجتماعی عنوان این پایان‌نامه دکتری در رشته علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس با راهنمایی استاد محمد تقی مهدوی راد است. این پژوهش ضمن بررسی ایده آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در اندیشه تفسیری معاصر به عنوان بخش مهمی از ادبیات دینی معاصر، می‌کوشد صحت و سقم فرضیه‌های معینی را در این خصوص ارزیابی کند. این فرضیه‌ها عبارتند از:

۱. توجه مفسران مشهور معاصر قرآن به مقوله آزادی‌های سیاسی و اجتماعی - علاوه بر آزادی به مفهوم فلسفی و کلامی - حاصل مواجهه مسلمانان با دوران تجدد است.
۲. اختلاف نظر مفسران مشهور معاصر قرآن درباره آزادی‌های سیاسی و اجتماعی ناشی از گفتمان‌های متفاوت حاکم بر زیست‌جهان ایشان بوده است.
۳. عدم انسجام و استحکام آراء مفسران مشهور معاصر قرآن درباره آزادی‌های سیاسی - اجتماعی ناشی از فقدان نگاهی نظام‌وار (سیستماتیک) و عدم تنقیح مبانی فلسفی، کلامی و معرفت‌شناختی آزادی‌های سیاسی و اجتماعی بوده است.

در این تحقیق صحت و سقم فرضیات مذکور در آرای نه تن از مفسران مشهور و معاصر قرآن بررسی شده است. مفسران موضوع تحقیق که با دو ملاک شهرت و معاصر بودن، از مناطق مختلف جغرافیایی جهان اسلام از آغاز دوره بیداری اسلامی تا امروز انتخاب شده‌اند، عبارتند از: ۱. شیخ محمد عبده از مصر ۲. شیخ طنطاوی جوهری از مصر ۳. سید قطب از مصر ۴. محمد عزه دروزه از فلسطین ۵. سید محمد حسین فضل‌الله از لبنان ۶. وهبه زحیلی از سوریه ۷. محمد طاهر بن عاشور از تونس ۸. علامه سید محمد حسین طباطبایی از ایران ۹. آیت‌الله سید محمود طالقانی از ایران.

محقق در فصل اول پایان‌نامه، ضمن تعریف کلیدواژه‌ها و مفاهیم پایه تحقیق از جمله مفهوم آزادی و انواع آن مانند آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، کوشیده است با استناد به علم حقوق تصویر روشنی از آزادی‌های مذکور



آزادی "در آرای مفسران معاصر قرآن"

محسن ارمین

زاویه دیگر عنوانی است که در آئین در هر شماره با بهره گیری از نتایج پژوهش‌های علمی و پایان‌نامه‌هایی که به نوعی به موضوع اصلی نشریه مرتبط است، به آن می‌پردازد. در این شماره گزارش فشرده‌ای از دو پایان‌نامه در مقطع دکتری رشته‌های قرآن و علوم حدیث و جامعه‌شناسی آمده است. امید آنکه با مساعدت دانشجویان و استادان عزیز این بخش از نشریه از بر جستگی و تازگی‌های ویژه‌ای برخوردار شود.

به دقت دهد. علاوه بر این تفاوت تعاریف و تصورات رایج سبب به آزادیهای سیاسی و اجتماعی در مقاطع مختلف تاریخ معاصر موجب شده است محقق آزادیهای مطروحه در سه اعلامیه استقلال آمریکا، اعلامیه حقوق بشر و شهروندی انقلاب فرانسه و اعلامیه جهانی حقوق بشر را به عنوان شاخصهای دیگر آرابی آرای مفسران موضوع تحقیق در نظر بگیرد. در این فصل همچنین آیات قرآنی که در ادبیات دینی معاصر عموماً مستند متفکران مسلمان در بحث آدی قرار گرفته‌اند، در نه گروه دسته‌بندی شده‌اند و آی مفسران نه‌گانه در طول پژوهش درباره آنها بررسی شده است.

در فصل دو با عنوان ایران و منطقه عربی در عصر بیداری، ضمن بررسی سیر تحولات فکری-سیاسی جوامع ایران، مصر و تونس پس از آشنایی با فرهنگ و مدنیت جدید، چگونگی ظهور ایده آزادی و دموکراسی در اندیشه اسلامی و توجه و اهتمام متفکران مسلمان این مناطق که خاستگاه مفسران موضوع پژوهش هستند، به روشنی نشان داده شده است. در این خصوص تصریحات بزرگانی نظیر نائینی در ایران و رشید رضا در مصر، مبنی بر آن که آشنایی و پرداختن به مسأله آزادی، محصول آشنایی با فرهنگ جدید و آثار متفکران غربی است، جایی برای تردید و ابهام در این زمینه باقی نمی‌گذارد. برای حصول اطمینان کامل از صحت فرضیه نخست، در فصل سوم با عنوان "آزادی در تفاسیر سلف" با استفاده از روشهای هرمنوتیک و پدیدارشناسی، تفسیر مجمع البیان اثر امین‌الاسلام طبرسی از تفاسیر مشهور شیعی و تفسیر کشف جلاله زمخشری از تفاسیر مشهور اهل سنت، به عنوان دو نمونه از تفاسیر سلف مورد بررسی قرار گرفته و چنین نتیجه‌گیری شده است: "مباحث مربوط به آزادی در تفاسیر سلف از حد مباحث کلامی و آنتولوژیک به منظور اثبات و نفی اختیار و اراده انسان و تبیین نسبت فعل با اراده آدمی فراتر نرفته است. این بدان معناست که آنان از منظری متفاوت با منظر مفسران امروز به بحث جبر و اختیار می‌نگریسته‌اند. آنان تحت تأثیر حاکمیت گفتمان کلام کلاسیک و گرمی بازار منازعات کلامی، به آیات ناظر بر آزادی و اختیار انسان تنها از منظر رابطه ثواب و عقاب اخروی با عمل انسان و امکان و امتناع شرعی مجازات انسان غیرمختار می‌نگریسته‌اند. در تفاسیر مذکور گاه نکته سنجی‌ها و برداشتهای ظریف و دقیقی مشاهده می‌شود، که از نگاه امروز ما به سادگی می‌توانند مبنای استنتاج پاره‌ای حقوق و آزادیهای سیاسی قرار گیرند، اما چنین دلالت‌هایی از نگاه مفسران گذشته مغفول مانده است؛ در پایان این فصل نتیجه گرفته‌ایم که با توجه به فضای گفتمانی و زیست جهان مفسران گذشته، این موارد لزوماً حامل همان معانی

و دلالت‌هایی نیستند که ما امروز از آنها می‌فهمیم. یکی از یافته‌های این پژوهش، الگوی تحلیلی خاصی درباره جریان اندیشه دینی در دوران معاصر است که محقق برای بیان نتایج آزمون فرضیه دوم از آن بهره برده است. در بررسی‌های مربوط به جنبش بیداری اسلامی در دوران معاصر، بویژه در ادبیات دینی-سیاسی از جریان دینی مقابل جریان سنتی، تحت عناوین مختلفی نظیر "جریان احیای اندیشه دینی"، "جریان تجدید حیات دینی" و "جریان اصلاح دینی" یاد می‌شود. براساس یافته مذکور، اطلاق این عناوین به طور یکسان بر کلیه جریانهای نوین دینی در دوران معاصر، مانع از درک تفاوت‌های ماهوی موجود میان این جریانها شده است. محقق تأکید می‌کند که جریانهای نوین عرصه اندیشه دینی در دوران معاصر از نظر نوع نگاه به دین و هستی و انسان و اجتماع و سیاست، دست کم به دو نحله کاملاً متفاوت و یا متعارض قابل تفکیک هستند. این دو جریان را که البته هر دو در درون جریان احیاء طبقه‌بندی می‌شوند، می‌توان جریان دینی اصلاحی یا اعتدالی و جریان دینی رادیکال نام نهاد. توجه به تفاوت میان دیدگاه‌ها و مواضع این دو جریان نسبت به مقولات مختلف، که در فصل چهارم این پژوهش و در بررسی دیدگاههای مفسران موضوع تحقیق (و متعلق به هر دو جریان) به تفصیل بیان شده است، تفاوت ماهوی آنها را کاملاً آشکار می‌سازد. شناخت این تفاوت‌های ماهوی درک دقیقتر دیدگاههای مفسران متعلق به هر یک از دو جریان را نسبت به مقوله آزادی امکانپذیر می‌سازد و کمک می‌کند تا دریابیم خاستگاه اصلی اختلاف دیدگاهها نسبت به این مقوله، مبنای جهان‌شناختی و انسان‌شناختی و در نتیجه دین‌شناختی متفاوت است.

آنچنان که در این تحقیق نشان داده شده است، جریان اصلاحی اعتدالی دینی به عنوان شاخه‌ای از جریان احیای اندیشه دینی، پس از دوره آشنایی‌های اولیه با فرهنگ و مدنیت غرب که با شیفتگی همراه بود، پدید آمد. رویکرد این جریان به غرب رویکردی تفکیکی بود، به این معنا که وجه تمدنی غرب را از وجه سیاسی و استعماری آن تفکیک می‌کرد و ضمن نفی و مبارزه با وجه سیاسی، نسبت به وجه تمدنی و فرهنگی آن موضعی انتقادی همراه با آمادگی و بلکه تأکید بر اخذ و جذب دستاوردهای ارزشمند و بهره‌مندی از ویژگیهای مثبت آن داشت. سیر تحولات سیاسی و اجتماعی پس از این دوره در مصر و ایران به زبان جریان اصلاح دینی رقم خورد. تکمیل سلطه استعماری غرب در جوامع شرقی بویژه جوامع مسلمان و در نتیجه تخریب بنیادهای فرهنگی و اجتماعی بومی که به بحران هویت دامن می‌زد و همچنین غارت منابع و ثروت ملی جوامع مذکور از یک سو و تقویت جریانها و گرایشهای فکری

سیاسی سکولار که طبعاً حمایت و یا حداقل نگاه همدلانه استعمار را با خود داشت، از سویی دیگر، به تدریج جوامع اسلامی را به سوی وضعیتی دوقطبی و مبتنی بر ستیز پیش برد، وضعیتی که در آن، جایی برای اندیشه‌های اعتدالی از هر جنس و سنخ وجود نداشت. علاوه بر علل سابق‌الذکر، عواملی چون احساس حرمان، غبن و تحقیر فزاینده در میان اقشار متوسط و پایین و بروز جنگهای خانمانسوز جهانی که ادعاهای مدنیت جدید را در ایجاد جهانی پیشرفته، آباد و برخوردار از صلح و نیک‌بختی بیرحمانه به چالش می‌کشید، در مجموع بستری مناسب برای پیدایش و رشد جنبشهای رادیکال فکری و مبارزاتی، در اشکال متنوع دینی و غیر دینی علیه غرب را فراهم ساخت. با توجه به این عوامل، نیمه قرن بیستم در جوامع مذکور بستر بسیار مناسبی برای سر برآوردن جریانهای رادیکال از نوع دینی و غیر دینی به شمار می‌آمد. در چنین فضایی، جریان رادیکال دینی در بستر جریان احیاء اندیشه دینی سر برآورد. این دو جریان که نمایندگان مشهوری در جمع مفسران معاصر قرآن، از جمله مفسران موضوع این تحقیق دارند، دارای وجوه مشترکی هم هستند. این وجوه مشترک که آنان را از جریان دینی سنت متمایز می‌سازند و ذیل جریان احیاء دینی قرار می‌دهند، عبارتند از:

- هر دو جریان به مرجعیت دین در جامعه و نقش و حضور دین در حوزه اجتماع و سیاست معتقدند.
- هر دو جریان بر ابتدائی نظامات و مناسبات اجتماعی و سیاسی بر موازین و احکام اسلام تأکید دارند.
- هر دو جریان به برپایی حکومت دینی معتقدند.
- هر دو جریان معتقد به توانایی اسلام در پاسخگویی به نیازهای زمانه و بشر امروز و خواهان ستبری آن در برابر دیگر مکاتب مدعی هستند.
- هر دو جریان سودای عزت و سربلندی مسلمانان در سر دارند.
- هر دو جریان قرآن را راهنما و تعالیم آن را راهگشا و الهام بخش عبور از ضعف و عقب‌ماندگی و نیل به عزت و پیشرفت و سربلندی می‌دانند و همگان را به بازگشت به قرآن فرامی‌خوانند.
در کنار این مشابهت‌ها، وجوه اختلاف عمیق و قابل توجه معرفت‌شناختی و سیاسی این دو جریان را از یکدیگر متمایز می‌سازد. محقق پیش از برشمردن وجوه تمایز مذکور تأکید میکند که: "ملاک در این تمایز یابی، تیپ ایده آل هر یک از دو جریان است، زیرا در عمل هر یک از این دو جریان طیفی از افکار و نظریات را تشکیل می‌دهند. در نتیجه نباید انتظار داشت که ویژگیها و اوصاف مذکور همگی و به یک میزان در باره متفکران و مفسرانی که ذیل هر یک قرار می‌گیرند، صدق کند. به عنوان مثال در آرای مفسرانی که در این تحقیق جزو جریان اصلاح دینی

دسته بندی شده اند، برخی ایده های رادیکال به چشم می خورد. بالعکس در آرای مفسران متعلق به جریان رادیکال عناصری از اندیشه های اصلاحگرانه مشاهده می شود. آنچه که یک مفسر را در یکی از دو جریان قرار می دهد، نه صدق یکایک ویژگیهای فوق، بلکه صدق اغلب آنها در باره وی است. در واقع این ویژگیها در هریک از دو جریان جنبه اکثریت و اقلیت دارند و در اتصاف هر یک از دو جریان به آنها، باید قید عموماً را لحاظ کرد. وی سپس اختلافات دو جریان اصلاحی و رادیکال را چنین برمی شمارد:

- نگاه جریان رادیکال به دین، حداکثری است، در حالی که جریان اصلاحی به دین رویکردی واقع بینانه تر دارد.

- نگاه جریان رادیکال به دین نگاهی ایدئولوژیک مبتنی بر ستیز و نفی دیگری است، در حالی که نگاه جریان اصلاحی به دین نگاهی ایدئولوژیک مبتنی بر مدارا و تسامح نسبت به دیگری است. - در نگاه جریان رادیکال به دین، وجه غالب با سیاست و قدرت است، اما در نگاه جریان اصلاحی به دین،

عناصر قدرت نقش تعیین کننده ای ندارد.

- جریان رادیکال حق حیات را برای انسان به ما هو انسان به رسمیت نمی شناسد و برای دیگری صرفاً در حیطة اقتدار و حاکمیت اسلام حقوقی حداقلی قائل است، در حالی که جریان اصلاح دینی برای انسان صرف نظر از دین و مذهب حق حیات قائل بوده، به حقوق و آزادیهای فردی و مدنی بیشتری برای پیروان ادیان دیگر معتقد است.

- جریان رادیکال از قواعدی نظیر نفی اکراه، تفسیری ارائه می دهد که به موجب آن عملاً اجبار دیگران به پذیرش اسلام، شرعاً مجاز، بلکه واجب است و به این ترتیب به آزادی مذهب بویژه آزادی ادیان غیر توحیدی اعتقادی ندارد، در حالی که جریان اصلاحی قاعده نفی اکراه را تا نهایت منطقی آن می پذیرد و کلیه صور اجبار و اکراه را شرعاً غیر مجاز می شمرد و در نتیجه

فی الجمله به آزادی مذهب معتقد است.

- جریان رادیکال حاکمیت های غیر الهی را طاغوت و غاصب و نابودی آنها را رسالت انبیاء و پیروان آنها می داند، در حالی که جریان اصلاحی، حق حاکمیت جوامع و ملل دیگر را به رسمیت می شناسد. - در نظر جریان رادیکال هدف از جهاد نابودی تمامی اشکال شرک و کفر است و از این رو به جهاد ابتدائی قائل است، در حالیکه جریان اصلاحی هدف از جهاد را دفع تجاوز دشمن می داند و به جهاد دفاعی معتقد است.

- جریان رادیکال به خودپسندگی اسلام در تمامی زمینه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی

معتقد است و دستاوردهای بشری در این حوزه ها را مظاهر کفر و گمراهی تلقی میکند، در حالیکه جریان اصلاحی به تعامل و بهره گیری از معارف و دستاوردهای بشری در چنین زمینه هایی معتقد است.

- جریان رادیکال دموکراسی و آزادی به مفهوم جدید را یکی از مظاهر کفر و عصیان بشر امروز در برابر خداوند می داند و به نوعی حکومت اقتدارگرا معتقد است، در حالی که جریان اصلاحی به سازگاری و جوهی از دموکراسی و آزادی به مفهوم جدید با موازین اسلامی معتقد است.

- جریان رادیکال به نهادهای مدنی و تشکل های حزبی و صنفی نگاهی بدبینانه دارد و به نوعی پوپولیسم و رابطه بی واسطه میان حکومت اسلامی و جامعه معتقد است. از این رو، در اندیشه سیاسی این جریان آموزه های سیاسی - اجتماعی دینی نظیر شورا هرگز به سطح نهادین و تأثیرگذار در ساختار قدرت ارتقاء پیدا نمی کنند. متقابلاً جریان اصلاحی به تشکيل نهادهای مدنی و تشکلهای سیاسی اهتمام بیشتری دارد و می کوشد از آموزه هایی نظیر شورا تفسیری متضمن آزادیهای مدنی و دموکراسی به دست دهد.

- در نگاه جریان رادیکال، استبداد به معنای عدم مشورت به هنگام ضرورت است، در حالی که متفکران جریان اصلاحی استبداد را عموماً به معنای نظام و سیستم حکومتی فردمحور و مقابل نظام حکومت دموکراتیک به کار می برند.

- در نگاه جریان رادیکال آموزه هایی نظیر امر به معروف و نهی از منکر، ابزار قدرتی در اختیار حاکم برای مبارزه با مفاسد و انحرافات در سطح جامعه است، در حالیکه در نگاه جریان اصلاحی آموزه های مذکور علاوه بر مقابله با انحرافات در سطح جامعه و مقدم بر آن، به کار تمهید سازوکارهایی مؤثر برای نظارت و کنترل جامعه بر امر قدرت و جلوگیری از انحراف و بروز استبداد می آید.

- مفسران جریان اصلاحی عموماً با یک زبان اروپایی آشنا بودند و از آثار متفکران غربی شناخت نسبتاً بلاواسطه ای داشتند. عده ای از آنان حتی بعضی از آثار این متفکران را ترجمه کرده اند. برعکس مفسران جریان رادیکال عموماً فاقد چنین ویژگیهایی بوده اند.

در فصل چهارم که به بررسی و نقد دیدگاه مفسران موضوع تحقیق اختصاص دارد، با استفاده از روشهای تحلیل هرمنوتیک متن، تحلیل تاریخی و پدیدارشناسی صحت فرضیه دوم به اثبات رسیده و نشان داده شده که اختلاف نظر مفسران درباره آزادیهای سیاسی و اجتماعی ناشی از گفتمانهای متفاوت حاکم بر زیست جهان ایشان و تا حدود زیادی تحت تأثیر دوران تاریخی و یا محیط اجتماعی -

سیاسی ای بوده است که در آن به سن برده اند. در این فصل همچنین با استفاده از روش تحلیل هرمنوتیک، آراء مفسران مذکور از نظر منطق درونی نقد شده و ناسازگاریهای موجود میان نژاد مختلف دیدگاههای ایشان درباره آزادیهای سنی و اجتماعی (فرضیه سوم تحقیق) به اثبات رفته است. این بررسی انتقادی نشان می دهد عدم انسجام و استحکام آراء مفسران مشهور مصر قرآن درباره آزادیهای سیاسی - اجتماعی ناشی از فقدان نگاهی نظام وار (سیستماتیک) و عدم تبیح مبنای فلسفی، کلامی و معرفت شناختی ادی به مفهوم جامعه شناختی آن بوده است.

یافته های این فصل، دو گرای و جریان رادیکال و اصلاحی با ویژگیهای پیشگه را در میان مفسران معاصر از یکدیگر متمایز می سازد. گرایشی که به دموکراسی بدبین است و حکمت ایدئولوژیک فردی یا جمعی اقتدارگرا و توده گرا حکومت طراز اسلام می داند و جریانی که اشالی از دموکراسی را به عنوان دستاورد بشری د اداره جامعه، با موازین اسلامی سازگار می یابد می کوشد حکومت اسلامی را در صورتی از دموکراسی و مشروطه پارلمانی تبیین کند. مفسران جریان رادیکال عموماً به آزادیهای سیاسی و اجتماعی ونهادهای و تشکل های مدنی و سیاسی اعتقادی ندارند و وجود این نهادها را مخل وحدت جامعه می بندد و در عوض به رابطه مستقیم میان حکومت و جامعه اعتقاد دارند؛ مفسران جریان اصلاحی اکثراً به مشارکت مردم در ساختار قدرت و اداره امور جامعه و نظارت و کنترل قدرت از طریق نهادهای مدنی و حزبی در نهادهایی مانند شورا و اولوالامر بلور دارند. مفسران جریان رادیکال برای غیر مسلمانان در خارج از حاکمیت اسلام حق حیات قائل نیستند. در نظر مفسران جریان رادیکال هدف از جهاد اسلامی نابودی شرک از روی زمین و سرنگونی همه حاکمیت های بشری مستند به غیر خدا و یا حاکمیت های دینی منحرف و تشبیه و استقرار حاکمیت و اجرای احکام شریعت بر روی زمین است؛ اما جهاد از نظر مفسران وابسته به جریان اصلاح دینی اقدامی دفاعی و بازدارنده در برابر دشمن متجاوز است. حکومت اسلامی با حکومت های غیر اسلامی و بشری غیر متجاوز، ملزم به همزیستی مسالمت آمیز و مبتنی بر قسط و نیکی است و مسلمانان در شرایط فقدان تهدید و تجاوز، حق آغاز جنگ با دیگران را ندارند. از نظر مفسران رادیکال غیر مسلمانان تنها تحت حاکمیت اسلام و به عنوان شهروند درجه دو میتوانند از برخی از آزادیها در حوزه خصوصی و عمومی برخوردار باشند. اکثر مفسران متعلق به این جریان برای مشرکان و پیروان ادیان غیر توحیدی تحت هیچ شرایطی حق حیات قائل نیستند. متقابلاً مفسران جریان اصلاحی بویژه

درباره او کتاب به آزادی مذهب معتقدند و موجودیت حاکمیت جوامع غیر مسلمان را به رسمیت می شناسد ایشان در جامعه اسلامی برای غیر مسلمانان حیات قائلند و برای آنان در حوزه‌های خصوصی و بومی به آزادی‌های بیشتری اعتقاد دارند. از آن جا که آن آرای نه مفسر موضوع این رساله درباره آزادیها سیاسی و اجتماعی، هرچند به صورت محمل نیازمندی بیشتری است، در این گزارش به ذکر آرای مفسر معاصر و نامدار قرآن یعنی شیخ محمد عبده و سید قطب که می توان آنها را پایه گذاران جریان اصلاحگرا و رادیکال در حوزه اندیشه تفسیر دست، اکتفا می کنیم.

۱. شیخ محمد عبده، پایه گذار جریان تفسیری اصلاحی به عقیده عبده مقتضای جانشینی خداوند آن است که انسان همچون او در عالم تصرف کند و این تصرف باید جهت آبادانی زمین (عمران فی الارض)، کشف آفرینش خداوند و رازهای آن باشد. تقارن دو اصطلاح "استخلاف" و "عمران" در برداشت تفسیری عبده آیات آفرینش انسان، بیانگر رویکرد اصلاحی او در شتی دادن میان امر عرفی با امر قدسی و آمیختن آن و دنیا با یکدیگر است. در نظر عبده شریعت اسلامی عام و تأمین کننده مصالح و پاسخگوی نیاز سان در تمامی مراحل تحول اجتماعی است. خداوند در امور دنیوی و مصالح اجتماعی به انسانها آزادی و استقلال کامل عطا فرموده است تا اهل فکر مورد وثوق جامعه در هر زمان بر اساس مصلحت امت و بر مبنای آموزه های عام کتاب و سنت به شورا در آن بیدیشند و تصمیم بگیرند.

به اعتقاد او خلافت اسلامی از نوع نظام های تئوکراسی یا سلطان - خدا نیست. مبنای انتخاب خلیفه نه ایمان مردمان، بلکه بیعت ایشان با او به شرط عدالت و ایجاد امنیت است. عبده حکومت را نوعی عقد و قرارداد میان ملت و حاکم می داند که طی آن بخشی از حقوق ملت در ازای انجام وظایفی معین به حاکم منتقل می شود. به این ترتیب مقام او را تا حد حاکم مدنی غیر معصوم تنزل می دهد. حکومت اسلامی در نظر عبده مبتنی بر تفکیک قوا و نظامی پارلمان محور است و نه ریاست محور. حاکم در این حکومت ملزم به مشورت با اهل حل و عقد منتخب امت و تمکین در برابر نهادی است که بر اساس آموزه امر به معروف و نهی از منکر از سوی ملت برگزیده شده است.

امر به معروف و نهی از منکر در اندیشه عبده طی فرآیندی نهادین، از ملت به نهادی مرکب از افراد خیره و آگاه و در عرف دینی اهل حل و عقد، منتقل می شود. توجه به این نکته خصلت نخبه گرایانه اندیشه سیاسی عبده را آشکار می سازد. او علیرغم اعتقاد به عرفی بودن حکومت، اولوالامر

واجد شرایط را در تصمیم اجتماعی خود معصوم می داند و به این ترتیب به نوعی نخبه سالاری یا الگوی دموکراسی نخبگان نزدیک می شود. مخالفت صریح عبده با معیار اعتبار رأی اکثریت در اداره امور جامعه و پذیرش فصل الخطاب بودن امام اعظم در صورت عدم اجماع اولوالامر، تناقض موجود در اندیشه سیاسی او را آشکارتر می سازد.

عبده به نقش و مشارکت احزاب و نهادهای مدنی در اداره امور جامعه معتقد است و اولوالامر را نمایندگان احزاب، اقشار و نهادهای مدنی و صنفی میدانند. او بیش از آزادیهای اجتماعی به آزادی های سیاسی می اندیشد.

عبده در مبحث آزادی مذهب و عقیده، به مفاهیم امروزی این نوع آزادی، نزدیک شده است. او تأکید بسیاری بر آزادی عقیده و مذهب دارد. در نگاه او هدف از جهاد صرفاً دفع تجاوز و رفع فتنه به معنای ممانعت از اعمال فشار در پذیرش دین است و نه وادار کردن مشرکان و کفار به پذیرش اسلام. البته در این زمینه آرای او به دور از تناقض و دوگانگی نیست. عبده حق حیات و موجودیت پیروان آیین شرک را به رسمیت می شناسد. به نظر او حکم قتل مرتد حکمی سیاسی است، نه شرعی.

۲. سید قطب، پایه گذار جریان تفسیری رادیکال نگاه سید قطب به اسلام، نگاهی ایدئولوژیک و حداکثری است. اسلام روش زندگی، روش حیات واقعی با تمامی نظامات و سازمانها و مناسبات و ارزشها و اخلاق و آداب و عبادات و شعائر است. به نظر او رسول برای تحقق این روش و حاکمیت انحصاری خداوند باید از قدرت برخوردار باشد. حکومت، به مثابه حاکمیت الله بخشی لاینفک و ماهوی این ایدئولوژی است، به طوری که بدون چنین حکومتی، اسلام تهی از معنا و جامعه مسلمانان با اسلام بیگانه خواهد بود. جامعه ای که تحت حاکمیت الله نیست، اگر چه به الوهیت خداوند باور داشته باشد - مانند تمامی جوامع مسلمان امروزی - جامعه ای جاهلی است؛ همان گونه که جوامع غیر مسلمانی که تحت حاکمیت الله نیستند، جوامع جاهلی محسوب می شوند.

او جهاد را جزو ذات و طبیعت اسلام و هدف از آن را تثبیت الوهیت الله در زمین و طرد طاغوتیهای غاصب قدرت خدا و رهایی انسان از عبودیت غیر خدا می داند. "فتنه" که رفع آن در قرآن هدف جهاد معرفی شده، از نظر وی تنها تهدید و شکنجه مسلمانان و یا تجاوز نظامی نیست، بلکه کلیه اشکال بازدارنده مستقیم و غیر مستقیم علیه عقیده و ایمان از جمله وجود نظامهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی غیر توحیدی را شامل

می شود و هدف جهاد از بین بردن آنهاست. در حقیقت سید قطب اعمال قدرت سیاسی و نظامی

و استقرار نظام سیاسی اسلامی و اجرای شریعت الهی را مهمترین و اصلی ترین شرط و مقدمه تحقق توحید و ایمان و ارزشهای الهی میدانند. این باور، عنصر کانونی و اساس رادیکالیسم در اندیشه سیاسی سید قطب است. او سودای خلق الگوی ایدئولوژیک انگیزه بخش و تحرک آفرینی را داشت که مبنای جنبش احیای دینی جدید قرار گیرد و اعتماد به نفس لازم را برای نابودی استعمار و استقرار حاکمیت الله در روی زمین، در جان مسلمانان پدید آورد. در این کوشش، مارکسیسم به شکل گسترده و آشکاری الهام بخش او بوده است.

سید قطب از بیان سازوکار انتخاب اولوالامر و اعضای شورا و حدود صلاحیتهای و اختیارات و نوع ارتباط ایشان با حاکم اسلامی خودداری می کند. ظاهراً او شروطی مانند رأی و اراده مردم در انتخاب اولوالامر را در وجوب اطاعت از ایشان معتبر نمی داند. او برخلاف بسیاری از متفکران مسلمان معاصر، امر به معروف و نهی از منکر را همسو با اهداف جهاد در خدمت قدرت سیاسی و به عنوان ابزاری برای استقرار حاکمیت الله در روی زمین و تحکیم نظام اسلامی تفسیر می کند.

نظریه حکومت سید قطب فاقد عناصر لازم برای شکل گیری یک نظام دموکراتیک دینی است. در این نظریه لوازم و اصول دموکراسی نظیر انتخابات و پارلمان منتخب مردم، حق قانونگذاری، انتخابی بودن حاکم یا حاکمان، کنترل و نظارت عمومی بر امر قدرت و لوازم آن مانند نهادهای حزبی و مدنی، یا نفی شده و یا مسکوت گذاشته شده است. سید قطب اگر چه تصریح می کند که حق حیات، اصلی ترین حق انسان و قتل نفس تجاوز به حقی است که کلیه انسانها در آن مشترکند، اما رویکرد مبتنی بر تضاد و ستیز، او را متقاعد می سازد این حق را تنها در مورد مسلمانان، اهل ذمه و پناهندگان به دارالاسلام به رسمیت بشناسد.

در نگاه او گستره آزادی، آزادی عقیده و مذهب، آزادی در حیطه احوال شخصی و نهایتاً بخش اندکی از حوزه های عمومی را شامل میشود. مشکل بتوان در آثار سید قطب آثار و نشانه های روشنی دال بر پذیرش سایر آزادیهای اجتماعی و سیاسی نظیر آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی سازمانیابی در انجمنها و احزاب و... را یافت، بلکه بر عکس میتوان شواهد و قرآنی به دست داد که اینگونه آزادیها در اندیشه سیاسی او جایی ندارند.

* برگرفته از پایان نامه دکتری محسن آرمین